

هپ پا کتاب



علی رضا کریمی

آموزگار ابتدایی،

کبودر آهنگ همدان



غرفه‌های نمایشگاه کتاب را یکی یکی رد می‌کردم. با خودم می‌گفتم باید یکی از برنامه‌های اصلی کلاس‌م مربوط به کتاب و کتابخوانی باشد. مدام در این فکر بودم که از چه راهی می‌توانم تعدادی کتاب برای کتابخانه‌ی مدرسه بگیرم. چند ماهی بیشتر به شروع سال تحصیلی نمانده بود، اما مدرسه‌ای که قرار بود اولین سال معلمی را در آن بگذرانم، هنوز مشخص نشده بود. برنامه‌های خوبی در ذهنم بود و برای پیاده کردن آن‌ها به کتاب احتیاج داشتم. از نمایشگاه کتاب جز چند شماره و نشانی چیزی نصیبم نشد.

به دنبال کتاب از کانون پرورشی سر درآوردم. اولین باری بود که خانم ابراهیمی را می‌دیدم. از کتاب و کتابخوانی برایشان گفتم. از اینکه چند ماهی است دنبال روش‌های نو برای ترویج کتابخوانی در مدرسه بوده‌ام و حالا هم دنبال کتاب برای اجرای برنامه‌هایم هستم. قرار بر این شد بعد از مشخص شدن مدرسه، کتاب‌هایی را همراه با یک برنامه‌ی به یادماندنی به مدرسه بیاورند.

مدرسه‌ی «کوثر» اکنلو^۱ مدرسه‌ای بود که قرار شد نخستین تجربه‌ی معلمی را در آن کسب کنم. در اولین جلسه، از بایدها و نبایدهایی صحبت کردم که همه‌ی معلمان در اولین جلسه‌ی کلاس تذکر می‌دهند، یکی از بایدهای کلاس‌م کتابخواندن بود. به بچه‌ها گفتم که کتابخواندن به اندازه‌ی درس ریاضی، فارسی و علوم برایم اهمیت دارد. از همان اول، تکلیفم را با بچه‌ها مشخص کردم. بعد از مقدمه‌ی مفصل جلسه‌ی اول، نوبت شروع برنامه‌ی کتاب و کتابخوانی بود. شروع این برنامه مهمان ویژه‌ای هم داشت؛ خانم ضرابی‌زاده، نویسنده‌ی نام‌آشنای همدانی.

دنبال فرصتی برای معرفی اولین کتاب بودم. کتاب دختر شینا را به کلاس بردم و به بچه‌ها معرفی کردم؛ ولی هیچ‌کدام از بچه‌ها خبر نداشتند که قرار است نویسنده‌ی کتاب را ببینند. کتاب را به یکی از بچه‌ها دادم و با خودم گفتم این کتاب دویست صفحه‌ای را چند هفته‌ای طول



خانم ابراهیمی فرزند شهید حاج ستار ابراهیمی

بعضی از بچه‌ها، در مدت زمان کوتاهی، کتاب‌های زیادی خوانده و بعضی از آن‌ها هم که کم‌کاری کرده بودند، متوجه شدند حتی اسم چند کتاب را هم در ذهن ندارند؛ چون خیلی کم کتاب خوانده‌اند.

یک بار هم زنگ فارسی مشغول تصحیح کردن املاهای بچه‌ها بودم. تعجب کردم که سروصدای بچه‌ها کم شده است. سرم را که بالا آوردم، دیدم هر کدام از بچه‌ها یک کتاب در دست دارند و مشغول خواندن هستند. چند هفته‌ای گذشت. از بچه‌ها خواستم هر کدام یک جدول آماده کنند و هر کتابی را که می‌خوانند، همراه با اسم نویسنده و توضیح یک جمله‌ای در مورد کتاب در جدول بنویسند. بعد از گذشت چند ماه از شروع سال تحصیلی، هر کدام از بچه‌ها بیست‌سی جلد کتاب خوانده بودند. حالا هم که کتاب‌های خوب کلاس رو به اتمام است، بچه‌ها با هم پول جمع کرده‌اند و قرار بر این است که کتاب‌های جدید سفارش بدهیم و از کتاب‌خواندن لذت ببریم و این شروع ماجرای کتاب‌خوانی است.

می‌کردند. آخرین جمله‌ی ایشان هم جواب سؤال یکی از بچه‌ها بود که می‌گفت: «شینا کیه؟» خانم ابراهیمی عکس آخر کتاب را نشان داد و گفت: «این هم مادر بزرگ من، شینا». ماجرای معرفی اولین کتاب برای بچه‌های کلاس به یادماندنی شد. بچه‌ها با اشتیاق قبول کرده بودند که کتاب‌خوانی هم قسمتی از کلاس درس و مدرسه است. هفته‌ای چندبار کتاب‌های جدید به کلاس می‌بردم. برای بچه‌ها معرفی می‌کردم و به قید قرعه به آن‌ها امانت می‌دادم تا کتاب را بخوانند.

از جمله کارهای دیگری که در این زمینه کردم، بازی «هپ یا کتاب» بود. در یکی از زنگ‌های ریاضی به درس ضرب‌های اعداد رسیده بودیم، از بچه‌ها خواستم یک بازی جدید انجام بدهیم. اسم این بازی هپ یا کتاب بود. روش آن، این‌گونه بود که بچه‌ها باید اعداد را پشت سر هم شمارش می‌کردند، وقتی به ضرب عدد موردنظر می‌رسیدند، به جای گفتن کلمه «هپ» می‌بایست اسم یک کتاب را می‌گفتند. بعد از اجرای این بازی ساده متوجه شدم

می‌کشد که بخواند. فردای آن روز کتاب دختر شینا در دست بچه‌ها می‌چرخید. روز برنامه فرا رسید. چند ساعت قبل به بچه‌ها گفتم دو مهمان ویژه داریم؛ دختر دختر شینا و خانم ضرابی‌زاده. بچه‌هایی که کتاب را خوانده بودند، باور نمی‌کردند قرار است نویسنده‌ی کتابی را که چند روزی است در دستشان هست، ببینند. روز برنامه، بچه‌ها از خوش‌حالی حرفی نمی‌زدند. خانم ضرابی‌زاده برایشان صحبت کرد. از نوشتن، خواندن و زیاد خواندن گفت. خاطره‌های شیرینی از کتاب دختر شینا، گلستان یازدهم و ساجی برایشان گفت. نوبت به دختر دختر شینا رسید. خانم ابراهیمی دختر شهید حاج ستار ابراهیمی از خاطرات پدر و مادر خود برای بچه‌ها تعریف کرد. داستان شیرین جبهه‌رفتن با حاج ستار تا خط مقدم و حضور آقا در کنار مزار شهید ابراهیمی و در نهایت دیدار فرزندان حاج ستار با حضرت آقا را توضیح داد. خانم ابراهیمی قصه‌ی هر کدام از عکس‌های آخر کتاب را برای بچه‌ها تعریف می‌کرد و بچه‌ها با تمام وجود گوش